

فصلنامه علمی - پژوهشی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء (س)
سال بیست و هفتم، دوره جدید، شماره ۳۳، پیاپی ۱۲۳، بهار ۱۳۹۶

زمینه‌های ارتباط و دلایل مشکلات در مناسبات ایران و افغانستان (۱۳۲۴-۱۳۴۴ه.ق)^۱

کبری نودهی^۲
علی اکبر کجباغ^۳

تاریخ دریافت: ۹۵/۹/۱۵

تاریخ پذیرش: ۹۶/۳/۶

چکیده

روابط و مناسبات مرزی ایران و افغانستان در سال‌های ۱۳۲۴-۱۳۴۴ه.ق دارای فراز و نشیب‌های بسیاری بود. این افت‌وخیزها دلایل متعددی داشت که ریشه بسیاری از مشکلات کنونی دو کشور نیز محسوب می‌شود. عامل اصلی این مسائل، جدایی افغانستان از ایران بود. تحریک‌های جمعیتی مهم‌ترین معلول این فضا، خود محمل‌گره‌های کور دیگری شد که می‌توان به مهاجرت بخش‌هایی از جمعیت شهرنشین غرب افغانستان و قبایلی از هزاره به واسطه موج تکفیر علیه آن‌ها اشاره کرد.

^۱. شناسه دیجیتال (DOI): 10.22051/hii.2017.15567.1378

^۲. دانشجوی دکتری تاریخ ایران اسلامی دانشگاه اصفهان؛ nodehi14@gmail.com

^۳. استاد گروه تاریخ دانشگاه اصفهان؛ kajbaf@ltr.ui.ac.ir

عبور غیرقانونی افراد و ایلات مرزی افغانستان، که گاهی به سرقت و ناامنی در مناطق مرزی ایران منجر می‌شد و نیز جریان قاچاق اسلحه، روی دیگر سکه تحرکات جمعیتی بود. همچنان که انتقال بخشی از مشکلات داخلی افغانستان مانند جریان فتاوی جهاد علیه انگلیس و بیماری‌های واگیردار در همین بستر رخ نمود. در کنار عامل اصلی یعنی جدایی افغانستان، مدیریت سیاست خارجی افغانستان که به موجب عهدنامه گندمک در اختیار انگلستان بود نیز در آشفتگی مناسبات مؤثر بود. مدیریت غیربومی سیاست خارجی در افغانستان، حل معضلات را در بسیاری مواقع ناممکن می‌کرد. شرایط آشفته ایران و خراسان در سال‌های ۱۳۲۴-۱۳۴۴ه.ق نیز به عنوان عامل مکمل، این مسائل و تنش‌ها را پیچیده‌تر ساخت. پس از مشروطه، انسجام امور از میان رفته بود و حکام خراسان با شورش‌های شهری و قبیله‌ای فراوانی روبه‌رو بودند. در پی این تحرکات، توجه و اراده لازم برای تأمین امنیت مرزها و حل مسائل پیش‌آمده شکل نمی‌گرفت.

واژه‌های کلیدی: ایران، افغانستان، مرز، تنش‌های مرزی، قاچاق اسلحه، مهاجرت.

مقدمه

تجاوزات مسلحانه و ایجاد ناامنی، گروگان‌گیری، قاچاق کالا، اسلحه و انسان، ایجاد مهاجرنشین‌های افغانی در ایران، ازدواج‌های غیرقانونی و مسئله تذکره (گذرنامه)، همبستگی‌های مذهبی مرزنشینان و تبعات آن، از جمله معضلات و مشکلات مرزی به حساب می‌آید که از سال‌های دور همواره میان ایران و افغانستان وجود داشته‌است. این پژوهش درصدد پاسخ به این سؤال است که دلایل و ریشه‌های این مشکلات در سال‌های موردنظر چیست؟ یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد محور و ریشه بسیاری از مسائل مرزی ایران و افغانستان، را باید در جدایی افغانستان از پیکره ایران جستجو کرد. البته زمینه‌ها و علل مناسبات ایران و افغانستان را در دو بخش می‌توان عنوان نمود: ۱- علل محوری ۲- علل

تابعه و مکمل. به نظر می‌آید در مسائل، رویدادها و روابط دو کشور می‌توان به فضای سیاسی و مدیریتی افغانستان و همچنین مشکلات پیرامونی مرزی و عواقب آن، به عنوان دو کانون اصلی منظومه روابط ایران و افغانستان اشاره کرد که هر دو از یک بستر سرچشمه گرفته‌اند و آن بستر مهم همان جدا شدن از ایران است. در کنار محوریت این دو عامل، آشفتگی و عدم انسجام دستگاه‌های دولتی در ایران و به تبع آن جاری شدن این نابه‌سامانی‌ها در لایه‌های پایین مدیریتی کشور و از جمله ایالت بزرگ خراسان، ملاحظه نمود. هر کدام از این عوامل دارای ریزعامل‌های دیگری هستند که در ادامه به بحث و بررسی هر کدام پرداخته خواهد شد. اگرچه پژوهش‌های بسیاری در حوزه ارتباط ایران و افغانستان انجام شده، اما عمده آن‌ها بر فرایندهای جدایی افغانستان، شکل‌گیری مرز و مباحث سیاسی حول آن تأکید داشته‌اند و مشکلات ناشی از استقرار مرز در ابعاد امنیتی، اجتماعی و غیره، به‌ویژه در سال‌های مدنظر مورد کم‌توجهی قرار گرفته است. از جمله آن‌ها می‌توان به کتاب «افغانستان و ایران» از دکتر متولی حقیقی، و «امیران مرزدار و مرزهای خاوری ایران» نوشته پیروز مجتهدزاده اشاره کرد. در این پژوهش کوشش شده به این حوزه‌های مغفول‌مانده پرداخته شود. ذکر این نکته ضروری است که به دلیل شرایط ویژه ایران در آن سال‌ها و ضعف دولت و به تبع آن دستگاه سیاست خارجی، عمده مسائل مربوط به افغانستان در ایالت خراسان و به‌ویژه زیر نظر امیر قائن حل و فصل می‌شد. از آنجا که خراسان بیشترین تأثیر را از رویدادهای میان دو کشور ایران و افغانستان می‌گرفت (روالی که اگرچه با شدت کمتر تاکنون نیز ادامه یافته است)، جایگاه آن و سیاستمداران محلی برجسته‌تر است.

زمینه‌های مسائل و مشکلات در افغانستان

انگلستان از زمان جدایی افغانستان از ایران نگاهی ویژه به مسائل داخلی آن کشور داشت، چرا که از اهمیت مسئله حائل‌سازی حتی بعد از تشکیل افغانستان کاسته نشده بود. اما احساسات اسلامی و ضدانگلیسی افغان‌ها مشکلی به همان اندازه بزرگ محسوب می‌شد که باید مرتفع می‌گردید. در پی قیام افغان‌ها علیه انگلیس، این کشور دست به تهاجم سراسری به خاک افغانستان زد، اما با شکست سختی مواجه شد و ناامیدانه به مرزهای هند

بازگشت. بعد از این شکست بود که انگلیس گزینه حضور نیروی نظامی سنگین را کنار گذاشت و تصمیم گرفت حاکم دست‌نشانده به روی کار آورد (افشاریزدی، ۲/۱۳۶۰: ۱۰۲). در شورش بعدی در زمان یعقوب‌خان، انگلستان توانست افغان‌ها را شکست‌داده و عهدنامه گندمک (۱۸۷۹م/۱۲۹۶ه.ق) را با آن کشور به امضا برساند. طبق مفاد این عهدنامه زمام امور خارجی افغانستان به انگلیس سپرده شد (ترنزیو، ۱۳۶۳: ۸۷).

این مسئله باعث می‌شد همسایگان این کشور در پی بروز مشکلات، نه با حاکمان افغانستان، که با انگلیسی‌ها مواجه باشند. این سخت‌گیری برای ایران کمتر بود، اما برای روسیه این محدودیت آنچنان قوی بود که روسیه اقدام به ایجاد بحران‌های مرزی خودساخته می‌کرد تا با اعزام نمایندگان به دربارهای حکام محلی به روابط سیاسی برسد، اما انگلستان با جدیت این تلاش‌ها را عقیم گذاشت (ادمک، ۱۳۴۹: ۴۵). حکام ایرانی مانند حاکم خراسان و حاکم قانات به راحتی با حاکمان هرات، فراه و چخانسور از شهرهای مرزی افغانستان رابطه داشته و پذیرای هیئت‌های همدیگر بودند. این امر می‌تواند ریشه در موقعیت مستحکم این کشور در میان مقامات و وجود انگلوفیل‌های بسیار، که در راستای منافع انگلیس حرکت کرده و هرگونه حرکت منافی منافع انگلیس را خنثی می‌کردند، داشته باشد. انگلیس نفوذ بسیاری در دستگاه محلی خراسان از جمله خاندان علم داشت که بیشتر مراودات و مسائل مرزی با افغانستان در سرزمین تحت حکومت آن‌ها رقم می‌خورد. این نفوذ همواره با فراز و نشیب برقرار بود (قندهاری، ۱۳۶۸: ۳۶؛ رئیس طوسی، ۱۳۸۵: ۱۳۸).

سلطه انگلیس بر سیاست خارجی افغان‌ها در کنار ماده‌ای از عهدنامه پاریس یعنی حکم بودن این کشور در اختلافات ایران و افغانستان، بسیار دردسرساز شد: هم طرف دعوا و هم حکم یک سو و ایران در سوی دیگر قرار گرفت. سطح روابط سیاسی میان دو کشور به‌ویژه پس از عهدنامه گندمک محدودتر شد. پیش از آن روابط دولت قاجار با سلسله محمدزایی (اگرچه تحت نظارت انگلستان) تا اواخر حکومت شیرعلی خان دوستانه و هیئت‌هایی از دو کشور در حال رفت و آمد بودند. مهم‌ترین آن، حضور سردار یعقوب‌خان هم‌زمان با سفر ناصرالدین‌شاه به مشهد و دیدار با او بود. دو سال بعد نیز ایران ابوالحسن

شاه قندهاری، امین کل آستان قدس را به سفارت فرستاد که همواره نزد شیرعلی خان دارای احترام زیادی بود (قندهاری، ۱۳۶۸: ۲۱). ایران به حکم داشتن طرفداران بسیار، آگاهی زیادی از اخبار و اطلاعات افغانستان و خاندان حاکم داشت. بسیاری از رجال برجسته و سرداران محمدزایی در نهران به ایران دلبسته بودند و با رابطان ایرانی سر و سرّی داشتند. برخی از آن‌ها به موجب حکم شرعی، ارائه اطلاعات به ایران را وظیفه خود می‌دانستند (فرخ، ۱۳۷۰: ۲۶ و ۲۵۳). در مقابل افغانستان نیز تلاش می‌کرد از مهاجران افغانی بدین منظور بهره‌برد، اگرچه توفیق چندانی نداشت (ریاض هروی، ۱۳۶۹: ۲۵۵). ادامه این روند- نفوذ ایران - با روی کار آمدن عبدالرحمن که به «ضدایرانی» و «ضدشیعه» معروف بود متوقف شد. تفکر ایرانی‌ها درباره افغان‌ها که آنان را «ناقابل، نافهم، بی‌استعداد، بیکار و عاقبت‌نیندیش» می‌دانستند در تصمیم او تأثیرگذار بود (قندهاری، ۱۳۶۸: ۵۴). نتیجه این وضعیت، حذف پایگاه‌های اطلاعاتی و نفوذی ایران در افغانستان بود که آنی‌ترین اثر آن ناممکن بودن مذاکرات حل مسائل مرزی بود.

انگلیسی‌ها همیشه به روابط ایران و افغانستان نظارت می‌کردند. آن‌ها طبق قرارداد با افغان‌ها، یک وکیل انگلیسی به همراه یک نویسنده در کابل داشتند که صورت‌مذاکرات و رفت‌وآمدها را با آن کشور اطلاع می‌داد (قندهاری، ۱۳۶۸: ۳۶). سیاست بی‌توجهی و عدم همکاری‌های افغانستان در مشکلات مرزی از این زمان شدت یافت. این وضعیت تا ۱۳۰۰/۱۹۲۱ ش ادامه یافت تا این که در این تاریخ در عهدنامه راولپندی، سیاست خارجی به خود افغان‌ها سپرده شد (غبار، ۱۳۵۹: ۷۸۸؛ کلیفورد، ۱۳۶۸: ۱۷). اما اکثر سال‌های تحت بررسی این تحقیق، سیاست خارجی تحت سلطه کامل انگلیسی‌ها بود.

در اختیار نداشتن سکان سیاست خارجی افغانستان توسط حاکمانش، ایران را در پیگیری امور فیما بین و به خصوص مواردی که به سرعت عمل نیاز داشت، با مشکلات جدی مواجه کرد و در بسیاری مواقع به تزییع حقوق شهروندان ایرانی منجر شد. ایران در گرماگرم مشروطه و نابسامانی‌های پس از آن، که زندگی اجتماعی را تا حد زیادی بدون ثبات کرده بود، نیازی به رابطه با افغانستان نداشت و از این رابطه سودی عایدش نمی‌شد، اما عمده مسائلی که منجر به برقراری ارتباط می‌شد کنش‌های افغان‌ها بود. ایران در این

رابطه فقط واکنش نشان می‌داد و مناسباتش براساس سیستم پاسخگویی و مقابله به مثل بود (مک گرگر، ۲/۱۳۶۸: ۸۱؛ مجتهدزاده، ۱۳۷۸: ۳۲۰). پرواضح است که در این روش نه می‌توان برنامه‌ای ثابت برای مناطق مرزی پیاده کرد و نه حتی آبادانی موجود آن را صیانت کرده و تداوم داد.

در کنار این واقعیت‌ها، مشکل انگلیس برای حضور در افغانستان، به دلیل روحیه دشمنی بالای افغان‌ها با آنان، بر پیچیدگی مطرح شده می‌افزود. در این شرایط، همان حریف حکم نیز چندان توفیقی در حل مسائل مطرح شده از سوی ایران نداشت و بسیاری از آن‌ها لاینحل باقی می‌ماند.

ساخت جغرافیایی و جمعیتی افغانستان از مسائل دیگری است که اثرات مستقیم آن ایران را درگیر می‌کرد. کوهستانی بودن افغانستان به جز مناطق غربی، سبب جدایی مناطق افغانستان از همدیگر شده که مهم‌ترین پیامد این عامل محیطی، انزوای مناطق و عدم دسترسی حکومت مرکزی به تمام قلمرو حکومت بوده است. به همین جهت مناطق سرحدی در رفتارهای خود، خودمختاری کامل داشته‌اند. ساخت ایلی نیز به آنان کمک می‌کرد. انگلستان نیز در مرزهای هند دچار مشکلات جدی بود و به طور مداوم با حملات این قبایل مواجه می‌شد و اساساً دو جنگ از سه جنگ افغانستان و انگلستان را همین قبایل موجب شده بودند (ادمک، ۱۳۴۹: ۱۶۰ و ۱۸۰). در مرزهای منتهی به ایران نیز اوضاع به همان منوال بود. به جز هرات - به سبب داشتن سطح بالاتر تمدن و شهرنشینی و نیز حضور فراگیر تمدن ایرانی و مذهب تشیع (زرقانی، ۱۳۸۵: ۱۸۲) - ایران همواره از سمت مناطق جنوب آن تا مرزهای منتهی به هند، با تهدیداتی برای مرزها و مرزنشینان خود مواجه بود. این تهدیدها تا حد بالایی به سبب کنترل نداشتن دولت افغانستان، قابل پیشگیری و پیگیری نبود. بنابراین وجود کوهستان‌ها این ایلات را به‌طور طبیعی به سوی ایران سرازیر می‌کرد که از زمان جدایی افغانستان، به طور مکرر به مناطق ایرانی آسیب زده بودند.

آنچه این حملات را خطرناک‌تر می‌کرد مسلحانه بودن آن‌ها بود (محبوب فریمانی، ۱۳۸۳: ۲۷۵، ۱۳۶ و ۲۷۶). از مهم‌ترین تفاوت‌هایی که سفرنامه‌نویسان میان ایرانیان و افغانی‌ها قائل شده‌اند عشق و علاقه افغانه به داشتن اسلحه‌ی فردی بوده که تبدیل به یک سنت

همه گیر شده بود (مک گر گر، ۱۳۶۸/۱: ۱۹۲). اولین سفیر ایران هم در سال ۱۲۸۴ق به این مطلب اشاره کرده است (قندهاری، ۱۳۶۸: ۳۸). ورود اسلحه به آسانی از مرزهای هند انجام و سپس در تمام نقاط افغانستان پراکنده می شد. ایل غلزائی به ویژه به سبب استقرار بخش هایی از طوایف خود در خاک هند و داشتن حق بیلاق و قشلاق، تا نقاط دوردست هند سفر می کردند و بعد از گردآوری محموله های سلاح، آن ها را به افغانستان منتقل می ساختند. تهیه سلاح از طریق مسقط و خلیج فارس توسط افریدیها - از دیگر قبایل افغانی مستقر در جنوب افغانستان - نیز انجام می شد. از افتخارات افغانی ها آن بود که قیمت اسلحه در کلکته و کابل یکی است (ادمک، ۱۳۴۹: ۱۰۳).

مردم افغان به طور عام و قبایل سرحدی به طور خاص، عشق مفروطی به خرید اسلحه داشتند که حتی برای خرید آن، زمین و گاو آهن خود را می فروختند. مسلح بودن قبایل برای مرزهای هند و انگلیس، علی رغم داشتن نیروی نظامی برتر، مشکلات فراوانی ایجاد کرده و صدمات زیادی به ارتش این کشور وارد آورده بود (ادمک، ۱۳۴۹: ۲۶). مشخص است ایران با شرایط سخت خود به طریق اولی صدمات بیشتری متحمل می شد. اگرچه به دلیل وجود قبایل کم جمعیت تر (علی آبادی، ۱۳۷۵: ۱۱) و مناطق بیابانی تا حد زیادی از بروز فاجعه ای مشابه آنچه در مرزهای هند می گذشت کم می شد، اما بیابانی بودن منطقه از سوی دیگر باعث نیاز این مناطق به مواد غذایی تولید شده و گاه ثروت موجود در این سوی مرزها می شد و مشکلات خاص خود را ایجاد می کرد.

از عوامل دیگری که افغانستان را در موضع کنشگری قرار می داد، وضعیت دینی این کشور بود. مذهب اهل سنت، مذهب غالب مردمان افغان بود و به طور کلی شدت پایبندی آن ها چه شیعه و چه سنی به مذهب تا زمان کنونی نیز در حد بالایی باقی است. به همین نسبت نفوذ علما نیز چشمگیر بوده و هرگونه تهدید و انحراف را با شدت عمل پاسخ می دادند. از مواردی که اعلام جهاد از سوی این علما باعث حرکت های بزرگی در تاریخ افغانستان شد، جهاد علیه انگلیس بود (ادمک، ۱۳۴۹: ۱۰). به خصوص جنگ اول آن ها با انگلستان که به قتل انگلیسی های بسیاری منجر شد. حس انجام جهاد علیه آن ها، تا سال ها در میان افغان ها زنده بود و علی رغم خدمات زیادی که انگلیس در مورد تمامیت

افغانستان (اگرچه برای منافع خود) انجام داده بود، به واسطه دست‌نشانده کردن امیر کابل و حق اداره سیاست خارجی، نوک تیغ جهاد به سوی آنان بود (ادمک، ۱۳۴۹: ۳۷). ادامه این موج نصیب ایران هم می‌گردید، چرا که انگلیسی‌های بسیاری در مرزهای ایران با افغانستان مستقر بودند. در پی همین افزایش بود که همواره شایعاتی مبنی بر حرکت افغان‌ها برای جهاد با آنان در میان مرزنشینان پراکنده می‌شد (محبوب‌فریمانی، ۱۳۸۳: سند ۶۴۹) و نیروهای مرزی را دچار مشکلاتی می‌کرد (همان: ۲۲۵، ۲۲۲ و ۲۳۸). اما روی دیگر جهاد، اعلام جهاد علیه شیعیان افغانی به ویژه هزاره‌ها در وهله اول و قزلباش‌ها در گام بعدی بود. این مسئله که در زمان عبدالرحمن آغاز شد (پاپلی یزدی، ۱۳۷۲: ۲۱۰)، تبعاتی برای ایران به دنبال آورد که تداوم این حرکت در سال‌های بعد و تا استقرار امان‌الله هم‌زمان با تغییر سلطنت در ایران همواره از مسائل و دغدغه‌های حاکمان خراسان بود.

نقش مرز در تنش‌های سیاسی ایران و افغانستان

ایجاد مرز و مسائل شکل گرفته حول آن، اصلی‌ترین محمل نزاع‌ها و مشکلات ایران با افغانستان بود. چرا که خطوط مرزی ترسیم‌شده توسط بیگانه برای اهداف خود، یک کلیت فرهنگی و تمدنی را از هم جدا کرد که پاره‌های دورافتاده از اصل تا رسیدن به وضعیتی ثابت و کسب هویتی مستقل (که شاید قرن‌ها طول کشیده)، همواره چالش‌هایی را برای پیکره اصلی آن کلیت فراهم می‌کرد. نقش مرز اگرچه به صورت عنوانی جدا از مشکلات افغانستان آورده شده، اما بخش عمده‌ای از مجموعه مشکلات ناشی از آن ریشه در خاک افغانستان داشت.

مرز ایران و افغانستان در طول ۷۵ سال، پنج‌بار تحدید شد. مرزهای مشترک کنونی ۹۷۸ کیلومتر است که ۶۱۹ کیلومتر آن با خراسان‌های رضوی و جنوبی است (علی‌آبادی، ۱۳۷۵: ۳)، اما در سال‌های مورد مطالعه (که حتماً رقمی بالاتر را شامل می‌شده ولی به دلیل نامشخص و بی‌ثبات بودن آن، ارائه رقم دقیق امکان‌پذیر نیست) تمام این مرز مشترک با ایالت خراسان بود، چرا که سیستان در این سال‌ها ضمیمه ایالت خراسان (ترنزیو، ۱۳۶۳: ۱۵۴) و تابع ولایت قائن — که مقرر خاندان علم — بود (کرزن، ۱۳۶۷: ۲۷۴). در تمام

مکاتبات مربوط به سیستان، از سربرگ‌هایی با نشان حکومت خراسان استفاده می‌شد (بیات، ۱۳۷۰: ۱۰۹).

به جز برخی شهرها مانند هرات که در گام اول و با معاهده پاریس از ایران جدا شده و حاکمیت مستقل از ایران را علی‌رغم بهت جمعی و برخی عکس‌العمل‌ها که اشاره خواهد شد آغاز کردند، مناطقی که در مراحل بعدی از ایران جدا شدند، تا مدت‌ها خود را ایرانی می‌دانستند و راضی کردن آن‌ها به قبول حاکمیت افغانستانی مستقل کار دشواری بود. خود افغان‌ها نیز در تصرف و اعمال حاکمیت مناطق واگذار شده به آنان دچار تردید بودند و در برخی قسمت‌ها تا چهار سال بعد از واگذاری نیز مستقر نشدند (رئیس‌طوسی، ۱۳۸۵: ۵۵).

نفوذ ایران در افغانستان مرکزی و شرقی مدت‌ها قبل از جدایی رسمی، از میان رفته بود. اما منازعه بر سر غرب افغانستان بود که به گفته سفرنامه‌نویسانی که این مناطق را دیده بودند، ساکنانش بیش از آن که افغانی باشند ایرانی بودند (مایل‌هروی، ۱۳۶۲: ۶۴) و مظاهر بسیاری از فرهنگ ایرانی مانند زبان، مذهب، پوشش، معماری، آداب و رسوم و... در زندگی آن‌ها جاری بود. جدا کردن این بخش‌ها که به جهات دیگر نیز دارای پیوندها و ارتباطات عمیق با خراسان بودند، مشکلاتی را ایجاد کرد. احساس تعلق به ایران پس از شکل‌گیری مرزها، سیاست‌های افغانستان و برخی ویژگی‌های این کشور در چند محور سبب مشکلاتی در مرزها و ایالت مرزی خراسان شد:

۱- مهاجرت و پارگی‌های جمعیتی

از آنی‌ترین اثرات جدایی، موج ایرانی‌گشی و شیعه‌کشی بود که در هرات و به‌ویژه پس از قدرت‌گیری عبدالرحمن نمودیافت (متولی حقیقی، ۱۳۸۳: ۳۰۸). پیش از آن مقامات ایرانی که مصادر امور بودند همچنان در جایگاه خود ابقا شده و طرف اعتماد حکمران هرات قرار داشتند. اما با شروع امارت او، که به گفته منابع از ایران و ایرانی‌کینه داشت، بسیاری از آن‌ها به اتهام اطلاع اخبار و احوال به ایران به قتل رسیدند. با شروع سرکوب ایلات طرفدار ایران، که قریب به اتفاق شیعه و فارسی‌زبان بودند، موجی از مهاجرت آن‌ها و ایرانی‌تبارها به خاک خراسان آغاز شد. از جمله طایفه جمشیدی هرات که عده‌ای از آنان در پی

سیاست‌های سخت‌گیرانه، به ایران مهاجرت کردند. دولت ایران نیز با روی باز از آنان استقبال کرد و آنان را در زورآباد جای داد. عده‌ای هم که در هرات باقی مانده بودند آرزوی مهاجرت به ایران داشتند، اما حاکمیت افغانستان برای جلوگیری از این امر آن‌ها را به مناطق مرکزی‌تر کوچ داد تا احساسات ایران‌دوستی و امکان حرکت آنان به ایران را از میان برد (بیت، ۱۳۶۵: ۳۴). سردار بهبودعلی کیوزی نیز با جمع زیادی از اهالی هرات به ایران آمده بود (مک گرگر، ۱/۱۳۶۸: ۱۶۶).

آخرین مهاجرت دسته‌جمعی افغان‌ها حرکت نهصد خانوار از آن‌ها بود که در سه موج صورت گرفت. اولین آن چهارصد خانوار هراتی بودند که به دلیل تعدیات حاکم هرات به خوفا و باخرز آمدند. آن‌ها هرآنچه قابلیت انتقال داشت مانند وسایل زندگی و احشام، با خود آورده بودند (ساکما، ۲۹۵-۶۷۳۶: ص ۱۱). با ورود آنان مقامات ایرانی چه دولت - مرکزی (حتی مظفرالدین‌شاه در سفر اروپا پیگیر مسائل آنان بود) (ساکما، ۲۹۵-۶۷۳۶: ۲۰) و چه حکام خراسان در صدد پذیرش و اسکان فوری آن‌ها برآمدند. خانوارهای هراتی به دلیل غلبه احساسات مذهبی، به سرعت در میان مردم جذب شدند و از سوی دولت امکانات لازم مانند زمین و مرتع در اختیارشان قرار گرفت (ساکما، ۲۹۵-۶۷۳۶: ۱۷). این رفتار مناسب باعث موج دوم مهاجرت یعنی چهارصد خانوار دیگر و موج سوم که صد خانوار از ایل تیموری ساکن افغانستان بود گردید (ساکما، ۲۹۵-۶۷۳۶: ۱۹). این مهاجرت‌ها تهدیداتی برای جامعه خراسانی از جمله بدرفتاری هزاره‌ها با مردم بومی (محبوب‌فریمانی، ۱۳۸۳: سند ۵۴۲ ص ۵۶۱) و بیکارشدن تعدادی از کشاورزان ایرانی ایجاد کرد (متولی حقیقی، ۱۳۸۳: ۳۱۰). در کنار این مشکلات معیشتی و اجتماعی، مسلح‌بودن آن‌ها برای فضای سیاسی و امنیتی خراسان آن روز و ساکنانش تهدیدی به مراتب بزرگ‌تر بود (مک گرگر، ۱/۱۳۶۸: ۱۶۶).

در دو سوی مرز و در تمام نقاط سرحد پیوستگی‌های فرهنگی مردم افغانستان با ایران وجود داشت که می‌توانست عامل خطری برای موجودیت افغانستان تلقی شود. به همین جهت عبدالرحمن برای حل این مشکل سیاست خطرناکی را در پیش گرفت. او ضربه‌زدن به رشته‌های پیوند اساسی افغان‌ها با ایران را برای جدایی این ساکنان انتخاب کرد. حمایت

از زبان پشتو در حالی که زبان فارسی تا آن زمان هم زبان اداری و هم زبان غالب گفتگوی مردم این مناطق بود در دستور کار قرار گرفت. برای از بین بردن دیگر عامل همگرایی یعنی مذهب تشیع، سیاست تقویت قبایل اهل سنت اتخاذ گردید. همچنین حاکمانی متعصب بر مناطق شهری گماشته شد تا از شکل‌گیری هرگونه حرکت هوادار با ایران، مهاجرت و امثال آن جلوگیری کنند (متولی حقیقی، ۱۳۸۳: ۳۰۹). اهتمام ویژه‌ای برای از میان بردن نمادهای آنان انجام می‌گرفت و به‌ویژه، افراد را نیز وادار به پذیرش مذهب اهل سنت می‌کردند (ریاض هروی، ۱۳۶۹: ۲۲۶ و ۲۲۷).

پیش از شکل‌گیری مرزهای سیاسی، جابه‌جایی‌های جمعیتی امری طبیعی و درون‌مرزی تلقی می‌گردید، اما ادامه این روند پس از استقرار مرزها تحت نظر انگلیسی‌ها، با محدودیت‌هایی مواجه شد و برای هر دو کشور نگرانی‌هایی را ایجاد کرد. سیاست‌های کلی افغانستان در این مورد جلوگیری از مهاجرت جمعیت و سیاست ایران جذب این افراد بود که هم به لحاظ دینی و هم اقتصادی توجیهاتی را پشتوانه خود کرده بود. افغانستان بعد از اولین مهاجرت‌های بزرگ افغان‌ها به ایران، تلاش بسیاری در جلوگیری از این امر انجام داد، چرا که به دلیل بهداشت ضعیف، جغرافیای سخت و منازعات قبیله‌ای جمعیت چندانی نداشت. خوش‌بینانه‌ترین برآوردها، جمعیت ۶-۷ میلیون نفری را برای افغانستان آن روز ارائه می‌دهند و حتی در سال ۱۹۹۲ جمعیت این کشور فقط ۱۵ میلیون نفر بود (علی‌آبادی، ۱۳۷۵: ۱۱). اگرچه باید دانست تحرکات ایلی در دو سوی مرز ایران و افغانستان همانند هند نبود و عوامل جغرافیایی آن را محدود نگه می‌داشت (پاپلی یزدی، ۱۳۷۲: ۷۰). افغانستان به‌خصوص پس از انتزاع دشت‌های حاصلخیز هیرمند از ایران، نیاز به جمعیت بسیار برای آبادانی آن منطقه داشت و این خلأ را باید با جمعیت خودی پر می‌کرد تا از ورود بالاجبار ایرانی‌ها و تبعات آن احتراز شود.

علی‌رغم تلاش افغانستان برای حفظ جمعیت و حتی جذب قبایل اهل سنت ایران (ماوتد، کارتن ۳، پوشه ۴: ص ۲۴)، موازنه مهاجرت به نفع آن‌ها نبود. در واقع سیاست‌های اتخاذ شده توسط دولت افغان نتایج عکس داشت. با رشد جریان تکفیری علیه شیعیان که دولت مرکزی از آن پشتیبانی می‌کرد، هزاران نفر از طوایف هزاره راهی ایران شدند. به

سبب ظلمی که در حق اینان شده بود، علمای ایران از آنان حمایت کرده و دولت نیز در همین راستا نظر موافق خود را اعلام کرد؛ به آن‌ها زمین و چراگاه داده شد و قسمت اعظم آن‌ها نیز برای زمین‌داران بزرگ کشاورزی می‌کردند. در مجموع رفتار خوبی با آن‌ها می‌شد و به گفته شاه‌دان، از ایرانی‌ها زحمت کش تر بودند (ییت، ۱۳۶۵: ۱۲۶). اگرچه گاهی هم بی‌مهری‌هایی به آنان می‌شد، اما با توصیه دولت مرکزی به سرعت از سوی حکام رفع می‌گردید (محبوب‌فریمانی، ۱۳۸۳: سند ۵۴۲). برای تعدادی از مقامات آنان مقرری نیز تعیین شده بود (نیل‌قاز، ۱۳۹۰: ۲۵۴).

از دیگر اشکال جابه‌جایی جمعیت به ایران، که پیشتر هم اشاره شد، حرکت ایلات بود که به واسطه جدایی سرزمین‌شان از ایران بدین سوی مرز حرکت کردند. مهم‌ترین آن‌ها ایل تیموری بود. هسته اصلی این ایل در هرات و اطراف آن ساکن بود که پس از عهدنامه پاریس، شعبه‌هایی از آن وارد ایران شدند و با احترام مورد استقبال قرار گرفتند. پس از موج اول، طایفه‌هایی دیگر از آن هم به ایران آمده و در کنار مهاجران اولیه این ایل در خواف، تربت جام و باخرز ساکن شدند. تیموری‌ها به دلیل ترجیح ایران و پایبندی به کشور، دارای مناصب حکومتی بودند (میرنیا، ۱۳۶۹: ۴۷-۴۹). حکومت افغانستان برای بازگرداندن آن‌ها تلاش‌هایی کرد اما توفیقی نیافت (ییت، ۱۳۶۵: ۳۹).

پدیده جمعیتی دیگر که در مرزهای سیاسی رخ نمایاند و ریشه بسیاری از مشکلات گردید، عبور مرز از میان موطن ایلات و تقسیم آن‌ها میان دو یا سه کشور بود. مرزهای جنوب خراسان و سیستان به‌ویژه دارای چنین حالتی بودند. نمونه این وضعیت پراکندگی ایل غلزائی و شعب مختلف آن بود. محل استقرار آن‌ها سیستان اصلی بود که پس از حکمیت گلداسمید، میان ایران، افغانستان و هند پراکنده شدند. در خراسان، خواف و سرخس اقامتگاه آن‌ها بود (افشارسیستانی، ۱۳۷۰: ۳۳۶). ترکمن‌ها هم در سرحدات شمال ایران و افغانستان پراکنده بودند و از پایه‌های ناامنی دو کشور محسوب می‌شدند. تاخت‌وتاز آنان تا خواف و بیرجند در ایران و غوریان در افغانستان امتداد داشت (گلی، ۱۳۶۶: ۱۵۲؛ مک‌گرگر، ۲/۱۳۶۸: ۳۳ و ۱۶۲). از دیگر طوایف با این ویژگی می‌توان به موارد زیر اشاره کرد: خلج و بلوی (میرنیا، ۱۳۶۹: ۳۹ و ۶۵)، اعراب شیبانی، عامری، زنگویی

و.... (میرنیا، ۱۳۶۹: ۱۵۷)، طوایف ترک زبان افشار که به دلیل حمایت از هزاره‌ها نفی‌بلد شده بودند (ریاض‌هروی، ۱۳۶۹: ۲۲۱) و سرابندی، سنجرانی و براهویی در سیستان (افشارسیستانی، ۱۳۶۶: ۴۷ و ۳۰۲ و ۳۲۴).

وجود این پارگی‌های جمعیتی در آغاز که مبارزه علیه مرزبانان فرهنگی ایران (جمعیت‌ها و مردمانی که دارای فرهنگ ایرانی بودند) در افغانستان شروع نشده بود و ایران به لحاظ معنوی حاکم منطقه بود، مشکل چندانی ایجاد نمی‌کرد. جمعیت‌های آن سوی مرز با ایران همگرایی داشتند، اما با آغاز تهاجم علیه نفوذ ایران، این پارگی‌ها، که در شرایط عادی می‌توانست پایه‌های نفوذ ایران محسوب شود، به زمینه‌های بی‌ثباتی مرزی بدل شده و حتی برخی بحران‌های افغانستان را به داخل ایران منتقل می‌کرد. از جمله انتقال وبای سال ۱۳۱۴ق به خراسان (ریاض‌هروی، ۱۳۶۹: ۲۳۸) و یا نیروگیری برای جهاد علیه انگلیس در پی اقدامات آلمانی‌ها در افغانستان و همراهی برخی از علمای اهل سنت آنجا که میان اهل سنت مرزنشین ایران نفوذ داشتند (فریمانی، ۱۳۸۳: سند ۳۱۰، ص ۳۶۳ و ص ۲۷۰). انگلیسی‌ها تلاش زیادی داشتند تا میان این قبایل نفوذ کسب کنند، چرا که این پراکندگی، عامل خوبی برای کنترل و فشار از درون علیه ایران و افغانستان بود (ماوتد، کارت‌ن ۳، پوشه ۴: ص ۲۵ و ۲۶؛ ترزیو، ۱۳۶۳: ۱۰۴؛ افشارسیستانی، ۱۳۷۰: ۴۹). از مشکلات بسیار جدی این وضعیت، نامشخص ماندن تابعیت آن‌ها و امور مربوط به تذکره بود که تا انجام سرشماری در دوره‌های بعد، همواره به قوت خود باقی بود.

۲- امنیت مرزها و مشکلات تذکره

در این سال‌ها کنترل رفت و آمدهای مرزی که یکی از مهم‌ترین عوامل ایجاد امنیت هر کشوری است دچار اغتشاش بود. عوامل جمعیتی که ذکر شد از اصلی‌ترین عوامل اغتشاش مرزها بود، اما در کنار آن، وضعیت نیروهای سرحدی و ادارات مرتبط مانند اداره تذکره و اداره گمرک، این مسئله را تشدید می‌کرد. ایران از سال ۱۳۱۳ق تصمیم گرفت تردد در مرز افغانستان، با کسب تذکره (گذرنامه) امکان‌پذیر شود. در پی این اقدام دولت ایران، افغانستان نیز اتباع ایران را مجبور به خرید تذکره به مبلغ ۱۲ قران کرد (ریاض‌هروی، ۱۳۶۹

(۲۳۲): در حالی که تذکره ایران برای افغان‌ها تا سال‌ها بعد چهار قران بود که اعتراضات اداره تذکره خراسان را برای افزایش این مبلغ در پی داشت. ریاست کل اداره تذکره نیز با اعلام شفاهی و خارج از درج در آیین‌نامه با این مسئله موافقت کرده بود (ساکما، ۱۷۱۳-۳۶۰: ۷ و ۹ و ۱۰).

نیروی متخصص و کافی در امر تذکره از عوامل مهم رسیدن به امنیت مرزی بود، اما از مکاتبات مسئولین این امر در سال‌های مورد مطالعه چنین برمی‌آید که در این حیطة به شدت با کمبود نیرو (صرف نظر از تخصص و کارآمدی آن‌ها) مواجه بودند و علی‌رغم تقاضاهای مکرر برای حل این مشکل از دولت مرکزی نتیجه‌ای عاید نمی‌شد و نابه‌سامانی‌ها از کنترل خارج شده بود (ساکما، ۸۸۱۵-۳۶۰: ص ۱). علاوه بر این، همان تعداد کم نیروهای این اداره در خط مرزی ایران و افغانستان نیز، به شدت با مشکل پرداخت مواجب مواجه بودند. در تلگراف‌های ریاست این اداره با اداره کل تذکره و همچنین اداره مالیه خراسان خواسته شده به هر نحو ممکن حقوق عقب‌افتاده این افراد تأدیه شود (ساکما، ۸۰۳۱-۳۶۰: ص ۱)، چراکه عدم توجه به این مسئله موجب رشوه‌گیری این کارکنان و به خطر افتادن امنیت کشور خواهد شد: چه از باب فروش بی‌حد و حساب تذکره به اتباع خارجی به‌ویژه افغانی و چه دریافت‌های اضافی از اهالی ایران و ساکنان مناطق مرزی که نارضایتی و اعتراضات عمومی را در وضع آشفته ایالت در پی داشت. به علاوه اعتبار تذکره و اداره تذکره را از میان خواهد برد (ساکما، ۸۸۱۵-۳۶۰: ص ۱).

آنچه این وضعیت را آشفته‌تر می‌کرد، عدم مرزبندی دقیق میان وظایف اداره تذکره با نیروی نظامی و امنیه سرحدی و اداره گمرک بود. این مسئله حداقل کارایی‌های هریک را تضعیف می‌کرد (ساکما، ۸۸۱۵-۳۶۰: ص ۳). به‌خصوص در زمانی که دولت مرکزی از سوی و حاکم خراسان از سوی دیگر درگیر مشکلات بزرگ‌تری بودند که استقلال ملی را تهدید می‌کرد. کارِ رتق و فتق تذکره میان این سه بخش تقسیم شده بود و هر کدام بخش‌هایی از آن را عهده‌دار بودند. اعطا و امضای نهایی با اداره تذکره، بازرسی صحت و اطمینان از عدم تقلب در آن با اداره تفتیش سرحدات و گمرک هم وظیفه بازرسی وسایل افراد را عهده‌دار بود (ساکما، ۸۸۱۵-۴: ۳۶۰). تعداد کم نیروهای تذکره و نمایندگی‌های

آن در مرزها از علل این نابسامانی‌ها بود. در بسیاری مواقع افغان‌ها از مرزهای فاقد این اداره می‌گذشتند و الزام آن‌ها به عبور از نقاط دارای این مراکز نتیجه‌ای نمی‌بخشید (ساکما، ۱۷۱۳-۳۶۰: ص ۱). به همین دلیل با اجازه اداره کل تذکره تمام امور مربوط به آن در این نواحی به گمرک و یا اداره تفتیش تفویض می‌شد (ساکما، ۱۷۱۳-۳۶۰: ص ۵) که البته ناآشنایی آن‌ها با دقایق کار تذکره سبب اختلال امور می‌گشت. بازتاب این مسئله را می‌توان در واقعیت‌های مرزی پیگیری کرد. این شرایط دشوار در سال‌های ۱۳۲۶ و ۱۳۲۷ ه.ق در اوج بود.

همچنان که می‌دانیم اداره تذکره از زیرمجموعه‌های کارگزاری و مسئول رسیدگی به امور اتباع خارجی بود، اما نه تنها این بخش ارتباط چندانی با افغانستان نداشت و پیگیری مشکلات متقابل با نتایج مفیدی همراه نبود، بلکه اساساً نیروهای این اداره در برخی موارد با وظایف خود نیز آشنایی نداشتند (ساکما، ۱۷۱۳-۳۶۰: ص ۳). این امر زمینه را برای دخالت نیروهای نظامی سرحد و گمرک فراهم می‌کرد (ساکما، ۹۰۳۲-۲۴۰: ص ۹). در این جدال نیروها و ناآگاهی به وظایف، مشکلات تازه‌ای هم رخ می‌داد: ازدواج‌های غیرقانونی و فروش دختران به افغان‌ها (محبوب فریمانی، ۱۳۸۳: ۱۰۴ و ۱۰۸ و ۱۰۹). علی‌رغم مجازات‌های سنگین برای مرتکبین به این جرایم، این روند در سایه تقابل نیروهای مرتبط ادامه می‌یافت (ساکما، سند ۵۸۲: ص ۶۱۴).

فروش بدون ملاحظه تذکره به بهایی پایین، به‌ویژه در روستاهای مرزی که از حد معمول خارج شده بود، موجب نارضایتی رئیس اداره تذکره خراسان شد. این مقام برای حل مشکل پیشنهاد کرد برای رفت و آمدهای معمولی اهالی، نوعی تذکره اقامتی مدت‌دار داده شود و تذکره‌های عادی برای افراد غیربومی مورد استفاده قرار گیرد (ساکما، ۱۷۱۳-۳۶۰: ص ۸). این امر به دلیل محدود کردن اداره تفتیش از سود مالی اعطای تذکره مطرح شد (ساکما، ۱۷۱۳-۳۶۰: ص ۱۱ و ۱۰). از آنجا که اداره تذکره و گمرک برای ضمانت اجرای وظایف خود نیازمند نیروهای نظامی بودند، باید به‌نحو مطلوب به همکاری‌ها ادامه داده و اختلافات را دوستانه حل می‌کردند، به‌ویژه آن که کمکی از مرکز به آن‌ها نمی‌رسید

و همه آن‌ها به لزوم این امر آگاه بودند اما بسیاری مواقع به کشمکش با هم برمی‌خاستند (ساکما، ۱۷۰۳-۳۶۰: ص ۹ و ۹).

۳- حملات افغان‌ها و تأثیر آن بر حیات اقتصادی دو سوی مرز

چنان‌که گفته شد، به دلیل جغرافیای خاص افغانستان، مردمان نواحی غربی این کشور عمده مراداتشان با ایران بود (مایل هروی، ۱۳۶۲: ۶۴). به دلیل تشابهات جغرافیایی و فرهنگی، عمده تولیدات ایرانیان خراسانی و افغانی‌ها باهم مشابهت داشت و مبادله کالا آنچنان‌که باید برقرار نبود (کلیفورد، ۱۳۶۸: ۱۴). بنابراین قاچاق کالا هم موضوعیت نداشت، اما نقاط خشک افغانستان به لحاظ غذایی وابسته به ایران بود. به‌ویژه پیش از جدا شدن جلگه‌های هیرمند، افغانی‌ها گندم مورد نیاز خود را از سیستان ایران تهیه می‌کردند (قندهاری، ۱۳۶۸: ۸۹). پس از جدایی این مناطق و به دلیل استقرار وضعیت نظامی بر مرزها این مرادات کم شد. هرچند حتی در مواقع بحرانی که خروج مواد غذایی از مرزها ممنوع بود، با اندکی رشوه به بازرسان می‌شد غله و دیگر محصولات ممنوع‌الخروج را نیز قاچاق کرد (بیت، ۱۳۶۵: ۱۵۷).

غرب افغانستان طبق الگوی تاریخی، بسیاری از کالاهای تولیدی خود مانند پشم و پوست را از طریق خراسان صادر می‌کرد و بسیاری از تجار و به‌ویژه هراتی‌ها در شهرهای خراسان پراکنده بودند (کرزن، ۱۳۶۷: ۱۷۸). اما در پی رخدادهایی مانند تجاوزات مداوم افغان‌ها و ضربه‌هایی که به امنیت و اقتصاد خراسان وارد می‌کردند، و نیز بروز بیماری‌های واگیردار، مرزها بسته می‌شد، لذا تجارت به حال تعطیل درمی‌آمد. این وضعیت به‌خصوص باعث شد علاوه بر تجار افغانی، بسیاری از تجار ایرانی نیز که تولیدات افغان‌ها را ترانزیت کرده و عمدتاً در مشهد تمرکز داشتند ورشکست شوند. در پی این اختلال‌ها گرایش به تجارت با افغانستان کاهش یافته و به‌سوی روسیه متمایل شد (بیت، ۱۳۶۵: ۲۷۸؛ ترنزیو، ۱۳۶۳: ۱۴۲).

اگرچه تجارت غرب افغانستان به‌واسطه برقراری حالت نظامی (که علت اصلی هم خودشان بودند) و محدودیت‌های آن صدماتی متحمل شد، اما تأثیر منفی افغان‌ها بر

تجارت و اقتصاد ایران پایاتر بود. افغان‌ها تجربه حملات مکرر در طول ۴۰۰ سال اخیر به ایران را داشته‌اند که معروف‌ترین این حملات سقوط صفویه را در پی داشت. در زمان نادرشاه، خراسان را از برادر او گرفته و تا سبزوار نیز پیشروی کردند. بعد از قتل نادر، حملات احمدخان ابدالی، خراسان را دستخوش ناامنی کرد. حمله فتح‌خان، وزیر محمودشاه درانی در سال ۱۲۳۳ق آخرین حمله فراگیر به خراسان بود که با همکاری رئیس هزاره‌های خراسان (که نادر اقدام به انتقال آنان کرده بود) و بسیاری از والیان خراسان همراه شد. این حملات باعث ناامنی و فرار جمعیت و در نتیجه رها ماندن بسیاری از ظرفیت‌های اقتصادی می‌شد. راه‌های تجاری نزدیک مرز امنیت نداشت و گاهی دامنه این حملات به دلیل همکاری عده‌ای در داخل کشور تا مناطقی که گمان نفوذ آنان نمی‌رفت گسترده می‌شد (محبوب‌فریمانی، ۱۳۸۳: سند ۶۴۰ ص ۶۷۹).

اطمینان افغان‌ها از این که نیروی نظامی ایران در تعقیب آنان وارد خاک افغانستان نخواهد شد، سبب جری شدن آن‌ها گشته و به کرات برای غارت به مناطق مرزی ایران حمله می‌کردند (ساکما، ۲۵۰۸-۲۹۵: ص ۱). علاوه بر تجاوزات مداوم، شایعات مبنی بر احتمال حملات آن‌ها نیز، دوره‌های کوتاه‌مدت آرامش را با هراس توأم می‌کرد (ساکما، ۵۵۷۴-۳۶۰: ص ۲). این شایعات به‌طریق دیگر نیز سبب سختی امورات مرزنشینان می‌گشت. علاوه بر فضای ارعاب، عزیمت نیروهای نظامی بدان سو برای مقابله، بعضی بی‌عدالتی‌ها را در حق ساکنان سرحدی روا می‌داشت؛ از جمله سکونت در منازل آن‌ها، استفاده از حیوانات بارکش و تأمین آذوقه این اردوها که خود باعث کمبودها و تنگناهایی برای آنان می‌شد (ساکما، ۶۷۳۶-۲۹۵: ص ۵).

مشخص نبودن مرزها به‌صورت دقیق در روی زمین به‌دلیل نبود علائم مرزی، راه را بر این تجاوزات هموارتر می‌کرد (بیت، ۱۳۶۵: ۸۷؛ رئیس‌طوسی، ۱۳۸۵: ۶۳). این سرقت‌ها به‌خصوص در قائن به‌دلیل خشکی و خشکسالی آن سوی مرز بیشتر رخ می‌داد (پاپلی‌یزدی، ۱۳۷۲: ۴۱ و ۴۲)، هرچند به‌واسطه حاکمیت دیرپای خاندان علم، هم برخوردهای جدی صورت می‌گرفت (کرزن، ۱۳۶۷: ۲۷۲) و هم به گفته افغانی‌ها، حملات بسیاری از قبایل سیستانی به خاک افغانستان و ربودن احشام ساکنان منطقه به عنوان اقدامی تلافی‌جویانه با

تأیید و حمایت آنان انجام می‌پذیرفته است (قندهاری، ۱۳۶۸: ۶۴ و ۹۳). گاهی تجاوزات افغان‌ها انعکاس بدرفتاری مأموران مرزی (ادارات مختلف) با آنان بود که در قالب کاروان‌های تجاری و زیارتی قصد عبور از مرزها را داشتند. گفتنی است این موارد به ندرت رخ می‌داد. از آن جمله تفتیش زنان افغانی بود که باعث غائله‌هایی سخت برای مرزبانان ایرانی گردید (ساکما، ۱۵۲۰-۲۴۰: ص ۲).

از مؤلفه‌های قدرت ایران در مرزهای افغانستان که می‌توانست نقطه امید برای کاهش تهاجمات افغان‌ها و برقراری امنیت (هرچند در ابعاد کوچک) باشد، ایلات مستقر در مرزها بودند که به میزان نیروهای نظامی دولتی طرف توجه بودند. این ایلات در راستای وظیفه تاریخی خود، در موارد کوتاهی دولت در برخورد با تجاوزات افغان‌ها، این مسئولیت را انجام می‌دادند که در موارد خسارات مالی و جانی برای آن‌ها داشت (ساکما، ۵۴۴۸-۲۹۰: ص ۱). دولت مرکزی و حکومت خراسان که به خوبی به خدمات اینان واقف بودند، مراتب سپاسگزاری خود را به آن‌ها اعلام داشته (ساکما، ۵۵۳۰-۲۹۰: ص ۱) و با روش‌هایی مانند اعطای حکومت مناطق مسکونی‌شان و معافیت مالیاتی از آنان دلجویی کرده و به ادامه این روند تشویق‌شان می‌کردند. البته حفاظت و حراست از مرزها همیشه از سوی آنان امکان‌پذیر نبود، به خصوص در مواقع سرما که مناطق سرحدی کوهستانی دارای شرایط سختی بود و ایلات، تجهیزات لازم برای حضور در آن شرایط را در اختیار نداشتند (ساکما، ۵۵۷۴-۳۶۰: ص ۴). کما این که اصولاً در آن شرایط آشفته اقدامات آن‌ها نمی‌توانست حلال مجموع پیچیده مشکلات مرزی باشد.

کشاورزی، تجارت و حتی دامداری از این حملات ضربه می‌خوردند. به خصوص به کرات از سرقت گله‌های گاو، گوسفند و شتر اهالی ایران توسط آنان یاد شده (محبوب فریمانی، ۱۳۸۳: ۱۹۶ و ۱۹۹) که در بسیاری موارد قابل پیگیری نبود و دولت افغانستان نیز علی‌رغم تقاضاهای مکرر دولت ایران، اغلب مواقع تمایلی به همکاری با نمایندگان اعزامی ایران نشان نمی‌داد (متولی حقیقی، ۱۳۸۳: ۳۱۲). علاوه بر بی‌رغبتی حاکمان افغان، سرحدداران آن‌ها نیز که به نسبت ایران تعداد کمتری داشتند، اهتمام چندانی به جلوگیری از این تجاوزات نداشتند و با مرزداران ایرانی همکاری نمی‌کردند (قندهاری، ۱۳۶۸:

۴۴ و ۸۸). انگلستان نیز در برخی موارد با اقدامات مستقل ایران (محبوب فریمانی، ۱۳۸۳: سند ۴۹۱ ص ۵۱۸) برای پیگیری اموال مسروقه و تنبیه خاطیان و متجاوزان در خاک افغانستان مخالفت کرده و تا حد زیادی دست دولت ایران در احقاق حق اتباع خود بسته می ماند (همان: ۲۵۰ و ۲۵۱). این وضعیت موجب شد برخی ساکنان مناطق مرزی که امیدی به راه حل های دولت نداشتند خود را مسلح کنند (مک گر گر، ۱/۱۳۶۸: ۱۷۹).

تداوم و تکرار این رخدادها و زمینه های ماندگار آن، امکان هرگونه رشد اقتصادی پایدار را از این مناطق سلب می کرد. برخلاف امرای افغانستان که با انحصارات و مالیات های سنگین به شکوفایی تجارت کشور خود اهمیاتی نداشتند و کنترل کشور فقیر را ترجیح می دادند (کرزن، ۱۳۶۷: ۲۸۶؛ ادمک، ۱۳۴۹: ۱۲)، دولتمردان ایرانی درصدد زدودن این موانع بودند. به همین جهت برای حل تجاوزات افغان ها و دیگر مشکلات، همواره در حال مذاکره با امرای شهرهای سرحدی با ایران بودند. اما چنان که قبلاً هم اشاره شد در این زمینه توفیق چندانی به دست نیامد.

۴- مرز و قاچاق اسلحه

از مشکلات حساس خراسان که در پیوند مرزهای مشترک با افغانستان قرار داشت قاچاق اسلحه بود. اسلحه به روش های مختلف - قانونی و یا غیرقانونی - در دسترس مردم بود. سلاح هایی که از طریق دکان های فروش اسلحه وارد جامعه می شد با گرفتن تضمینات کافی همراه بود. این سلاح های شناسنامه دار، مشکلی برای جامعه ایجاد نمی کردند مگر آن که سرقت شوند. اما شایع ترین روش ورود اسلحه میان مردم قاچاق آن بود که مناطق مرزی به طور ویژه با آن درگیر بودند. مناطق مرزی با افغانستان از مستعدترین این مرزها بود چرا که تجارت اسلحه در آن کشور منع قانونی نداشت.

از مسیرهای اصلی ورود اسلحه قاچاق، قبایل مرزی بودند که هم اسلحه مورد نیاز خود را از خویشاوندان آن سوی مرز تأمین می کردند (محبوب فریمانی، ۱۳۸۳: سند ۳۰۸ ص ۳۶۱) و هم واسطه میان سارقان، شورشیان و خوانین محلی ایران برای دریافت اسلحه بودند (ساکما، ۲۷۰۳-۲۹۳: ص ۶). از مسیرهای دیگر ورود اسلحه که با مرزها ارتباط

داشت، حضور اردوهای خارجی به ویژه انگلیسی‌ها بود. آنان مقادیر بسیاری سلاح را میان قبایلی که موفق به نفوذ میان آنان شده بودند توزیع می‌کردند تا در مواقع نیاز عامل فشاری برای پیشبرد اهدافشان باشد. در قالب هیئت مک‌ماهون، که به دلایل غیرمنطقی تعداد زیادی نظامی حاضر بودند (دلیل اصلی ارباب و تحت فشار قرار دادن ایرانی‌ها به تعیین مرزها و پذیرش آن بود)، اسلحه و مهمات بسیار در سیستان تحت حاکمیت خاندان علم پراکنده شد (رئیس طوسی، ۱۳۸۵: ۱۵۲). این اسلحه‌ها در مواقع ناآرامی می‌توانست امنیت متزلزل خراسان را شکننده تر کند. در برخی موارد دولت چه از طریق رابط‌های آن سوی مرز و چه خبرچین‌های داخلی، از جریان این قاچاق آگاهی می‌یافت و برخوردهایی می‌کرد (ساکما، ۲۷۰۳-۲۹۳: ص ۸۵). اما این مسئله به صورت حل نشده باقی می‌ماند، چون نظارت‌ها چندان قوی نبود و متولیان زیادی داشت. اداره گمرک، نیروهای نظامی و حتی در سال‌های آخر دوره قاجار کنترل ورود اسلحه به انگلیسی‌های مستقر در خراسان سپرده شده بود (ساکما، ۴۷۱-۲۹۳: ص ۱). تعدد مراکز درگیر در این امر، باعث تداوم قاچاق اسلحه از افغانستان به ایران و حتی از ایران به خاک افغانستان می‌شد (ساکما، ۹۰۳۲-۲۴۰: ص ۱).

جایگاه تحولات خراسان در مسائل مرزی

اگر ایران و خراسان در شرایط عادی بودند اوضاع آشفته مرزها می‌توانست قابل کنترل باشد. اما ایران به لحاظ سیاسی دوران پرتلهاب مشروطه و چالش‌های پس از آن را می‌گذراند. خراسان نیز وضعی به همان منوال داشت. مهدی فرخ که در این سال‌ها اولین مأموریت سیاسی خود را در کارگزاری تربت حیدریه انجام می‌داد، در تشریح این وضع می‌گوید:

«دولت مرکزی ضعیف‌تر از کلمه ضعیف بود و دولتیان حتی خبر از شهرهای نزدیک پایتخت نداشتند. حکومت‌کنندگان واقعی ایران، سفرای روس و انگلیس بودند و قنصل‌های این دو سفارتخانه، نمایندگان جبار حگام در ولایات. آن‌ها می‌زدند و می‌سوختند و می‌کشند و می‌بردند و کسی را یارای مقاومت در برابر آنان نبود. اگر مأموری از مرکز به ولایات اعزام می‌شد می‌بایست گره مشکلات

را خود بدون کمک مرکزبان باز نماید. انتظار کمک از دولت بی حاصل بود.» (فرخ، ۱۳۴۷: ۳).

خراسان همواره از مهم‌ترین بخش‌های ایران بود و مقامات بالا از جمله احمد قوام، مشیرالدوله و سپهسالار و شاهزاده‌هایی مهم مانند کامران میرزا و حسام‌السلطنه برادران شاه برای حکومت آنجا فرستاده می‌شدند (میرنیا، ۱۳۶۷: ۱۴۱ و ۱۹۵). ناآرامی‌های خراسان در این بیست سال به دو دسته قابل تقسیم است: ۱- ادامه جریانات اصلی کشور: مانند مشروطه، نزاع طرفداران و مخالفان آن که آسایش و امنیت را از بین برده بود. بعد از پیروزی مشروطه نیز امورات مشهد به دست اصناف و کمیته‌های تشکیل شده افتاد که بر بی‌نظمی‌ها افزود. پس از خلع محمدعلی شاه و تحریکات سالارالدوله، هیجاناتی در خراسان شکل گرفت و اخلاص امور حیاتی باعث شد روس‌ها که در پشت پرده از تظاهرکنندگان حمایت می‌کردند به بهانه برقراری نظم به آنان حمله برده و حرم مطهر امام‌رضا(ع) را نیز مورد هتک حرمت قرار دهند. در پی دل‌مشغولی مرکز ایالت، در دیگر شهرها نیز اشرار محلی مشغول خودسری و غارت مردم بودند. این اوضاع به قحطی سخت و امراض عمومی منجر شد (مدرس رضوی، ۱۳۷۸: ۲۲۶-۲۳۳).

۲- جریانات خاص ایالت: اوضاع خارج از کنترل مشهد، ساخت ایلی خراسان را به تحریک منفی کشاند. خراسان متنوع‌ترین بخش ایلی کشور بود. در شمال خراسان ترکمانانی از طوایف جعفری‌بای، تکه و یموت ساکن بودند. این ترکمانان دارای سنت غارتگری بودند که بیشتر شهرهای خراسان را از این تاخت و تازها بی‌نصیب نمی‌گذاشتند (جلالی، ۱۳۷۷: ۲۹). در سرخس نیز ترکمانان متصل به ترکمانان ساروق و سالور، شرق خراسان را مورد تهاجم قرار می‌دادند و تا بیرجند هم می‌رفتند. آن‌ها از عوامل مهم عدم رونق اقتصادی خراسان بودند (قندهاری، ۱۳۶۸: ۷۷؛ مدرس رضوی، ۱۳۷۷: ۳۱۹).

کردها نیز در شمال خراسان مستقر بودند. ایلات زعفرانلو، شادلو، توپکانلو، بیچرانلو و... که هر کدام دارای شاخه‌های دیگری بودند. کردها را شاه‌عباس صفوی برای مقابله با حملات ازبک‌ها به خراسان کوچاند که در طی ۴۰۰ سال اقامت در خراسان همواره تابع

حکومت مرکزی بودند، اما در شرایط پر آشوب این سال‌ها، بخشی از این ایلات سر به شورش برداشتند. شهرهای مرزی با روسیه تماماً در اختیار آن‌ها بود که بعضاً از این طریق به قاچاق اسلحه مبادرت می‌کردند. برخی از شورش‌ها عبارتند از شورش خداوردی که حتی انگلیسی‌های اعزام‌شده را هم شکست داد، اما در نهایت توسط حکام کرد شمال خراسان سرکوب شد. هنوز این مشکل تمام نشده بود که شورش زبردست‌خان در درگز رخ داد. ججوخان هم در برهه‌ای مشکلاتی برای ژاندارم‌های خراسان فراهم کرد. شورش آقامحمد در نوخندان هم از این دست بود. این افراد اسلحه مورد نیاز خود را از روسیه وارد می‌کردند و پس از نزدیک شدن نیروهای حکومتی، به خاک روسیه فرار می‌کردند که موجب طولانی شدن این ناآرامی‌ها می‌شد (میرنیا، ۱۳۶۷: ۱۹۸ و ۲۰۵ و ۲۴۹).

بخش دیگری از بافت قبیله‌ای خراسان اعراب بودند. این قبایل شامل خزیمه، خزاعی، میش‌مست، زنگویی، شیسانی، عامری و نخعی (میرنیا، ۱۳۶۹: ۱۵۷-۱۶۲) می‌شد که جزو آرام‌ترین قبایل خراسان بودند و به جز اقدام علیه کلنل پسیان اقدام دیگری از آنان مشاهده نشده است. از ایلات ترک، مانند افشارها و بغایری‌ها نیز اقدامی در اخلال امنیت خراسان به‌ظهور نرسید. اما از ایلات مهاجر هزاره‌ها بودند که در آن سال‌ها مزاحمت‌هایی برای مردم تربت‌جام فراهم کردند و با ایل تیموری که سرپرستی منطقه را عهده‌دار بودند نیز به مناقشه پرداختند (جلالی، ۱۳۷۷: ۲۷).

این تحركات (بدون در نظر گرفتن مشکلات مرزی)، تمام توان حکمرانان خراسان را به خود معطوف می‌داشت و هنوز یک طغیان و تاخت‌وتاز حل نشده، مشکلات دیگر رخ می‌داد. اگر اوضاع بدین منوال نیز باقی می‌ماند و حاکمیت بی‌تزلزل وجود داشت، شاید امکان رتق وفتق امور باقی بود. اما تعویض‌های سریع حکام خراسان ثبات لازم برای حل این مسائل را از میان می‌برد. حتی در دوره‌ای حکام تعیین‌شده، بدون حرکت به سمت خراسان استعفا می‌دادند تا این که احمد قوام در سال ۱۳۳۶ه.ق عازم شد. حکومت چهارساله او و اقدامات قاطع علیه اشرار محلی باعث برقراری نظم و ثبات در خراسان شد (مدرس رضوی، ۱۳۷۸: ۲۳۶)؛ هرچند کودتای سیاه، دستگیری قوام، قیام پسیان در دوره نخست‌وزیری او و تحركات قبیله‌ای منجر به قتل پسیان، برای مدتی دیگر خراسان را پر

التهاب کرد. این اختلال و تلاطم‌های داخلی فرصت و امکان پرداختن قوی به مسائل مرزی را نمی‌داد. افغان‌ها به‌خوبی به این اوضاع واقف بودند و به‌گفته خود آنان اگر ترس از روس و انگلیس نبود به‌راحتی می‌توانستند مناطقی مانند سیستان را از ایران جدا کنند (ییت، ۱۳۶۵: ۱۴). علی‌رغم وجود حس برتری‌طلبی و تفاخر در افغان‌ها، در این برهه اگر تهاجمی همه‌جانبه از سوی افغان‌ها رخ می‌داد، اگرچه احتمال انتزاع قسمتی از خاک کشور منتفی بود، اما ایران با چالش اساسی مواجه می‌شد.

نتیجه

زمینه‌های مسائل و تنش‌هایی را که ایران و به‌خصوص خراسان در مناسبات خود با کشور افغانستان در سال‌های مشروطه تا استقرار رژیم پهلوی با آن مواجه بود، می‌توان به سه دسته تقسیم کرد: برخی از دلایل آن به وضعیت افغانستان، برخی به وضعیت خراسان و ایران و برخی هم به خود مسئله مرز برمی‌گشت. افغانستان در آن سال‌ها دارای شرایطی بود که این کشور را در این مناسبات در موضع کنش‌گری قرار می‌داد. در واقع دلایل بسیاری از مسائل و مشکلاتی ایران در مرزهایش با خراسان، ریشه در خاک افغانستان داشت و اگر وضعیت خراسان و ایران به‌عنوان بخشی از دلایل ذکر می‌شود، برحسب موضع پاسخ‌گویی است که متأسفانه در شرایط مطلوبی نبود و دامنه مشکلات ایجادشده، به‌ویژه خراسان را درگیر می‌کرد.

افغان‌ها حق اداره روابط خارجی خود را نداشتند و طبق عهدنامه گندمک این حق به انگلستان داده شده بود. همسایگان این کشور (ایران و روسیه) در صورت بروز مشکل باید با انگلستان مذاکره می‌کردند. اگرچه این محدودیت‌ها در مورد ایران کمتر بود، اما نتیجه چندانی نداشت و حاکمان ولایات مرزی با افغانستان برای پیگیری شکایات مردم خود، که مورد تجاوز و یا سرقت ایلات افغانی قرار گرفته بودند، توفیقی به دست نمی‌آوردند. عدم نفوذ دولت افغان در میان ایلات سرحدی خود، این امر را تشدید می‌کرد. مسلح‌بودن مردم افغانستان به‌ویژه قبایل این کشور، از دیگر عوامل کنش‌گری افغانستان در این روابط بود.

تجارت و خرید اسلحه در افغانستان آزاد بود و این امر حملات آنان را خطرناک‌تر می‌کرد. ضمن آن که ایلات، خوانین و اشرار خراسان از منابع تغذیه اسلحه بودند. سیاست‌های سخت‌گیرانه دولت افغانستان با شیعیان این کشور، که شامل قبایل هزاره در مرکز افغانستان و جمعیت‌های شهری غرب آن بود، سبب مهاجرت‌های گسترده آن‌ها به خاک خراسان شد. این مهاجرت‌ها البته به دلیل شیعه‌بودن مهاجران، توازن مذهبی خراسان را تغییر نداد، اما توازن جمعیتی، سیاسی و شغلی مناطق اسکان‌داده‌شده را با تغییر روبه‌رو کرد. این مهاجران در منازعات خراسان نقش آفرینی می‌کردند و به‌ویژه به دلیل ساخت کوچ‌نشینی مشکلاتی را برای اقتصاد کشاورزی خراسان ایجاد می‌کردند. این مهاجرت‌ها، به واسطه حس تعلق فرهنگی و تمدنی، به ایران (و نه دیگر همسایگان) انجام می‌شد. به واسطه دشمنی سرسختانه افغان‌ها با انگلیس و بروز درگیری و چند جنگ میان آن‌ها، همواره خطر حملات آن‌ها به مرزهای ایران (برای جنگ با انگلیسی‌های مستقر در خراسان) وجود داشت. علمای افغانستان به چشم دشمن به آن‌ها نگاه می‌کردند، به‌خصوص پس از حضور هیئتی از کشورهای متحد و دولت عثمانی، که در میان افغان‌ها طرفداران زیادی داشت، فتوای جهاد علیه انگلیس صادر گردید. در پی این فتاوا همواره شایعاتی مبنی بر حملات گسترده افغان‌ها برای جهاد علیه انگلیسی‌های مستقر در ایران، خاطر مردم، مسئولان و مرزداران ایران را آشفته می‌کرد.

تحركات ایلات مستقر در دو سوی مرز ایران و افغانستان و گاه در هند انگلیس از دیگر مشکلات مرزی بود. انگلستان به این ایلات به چشم ابزارهای فشار در مواقع لزوم نگاه می‌کرد و به همین دلیل در میان آن‌ها اسلحه توزیع می‌کرد. علاقه افغانستان به جذب این جمعیت‌ها (به ویژه قبایل اهل سنت)، به دلیل کمی جمعیت کشور خود، از مشکلات دیگر مرزداران ایران در خراسان بود. اگرچه همواره موازنه مهاجرت در این سال‌ها به نفع ایرانی‌ها بود، اما تلاش‌های آن‌ها به‌ویژه از دغدغه‌های کارگزاران در خراسان محسوب می‌شد. نبود نیروهای اداری و انتظامی قوی مرتبط با مرز، تحركات این ایلات را چه برای حملات و خواه برای انتقال اسلحه و چه برای تردهای غیرقانونی شدت می‌بخشید.

بروز و ظهور این مشکلات با وضعیت آشفته ایران نیز ارتباط داشت. حکومت مرکزی بعد از انقلاب مشروطه با مشکلات بسیاری دست و پنجه نرم می کرد و حکومت ایالت خراسان نیز از این امر مستثنی نبود. به واسطه تضعیف حاکمیت سیاسی و عدم نظارت دولت مرکزی، سطحی از خودمختاری در حاکمان شهرها و ایلات مستقر در خراسان به وجود آمد که در بسیاری موارد به آشوبها و ایجاد ناامنی منجر شد. خراسان که از متنوع ترین بخش ایللی کشور بود استعداد بیشتری برای فرو رفتن در هرج و مرج داشت. ایلات ترکمن، ترک، کرد، عرب و فارس هر کدام در بخش های خود به قدرت اصلی تبدیل شدند و نفوذ مرکز ایالت در آن نواحی به شدت تضعیف شد. حملات ترکمن های مرزی و مسلحانه بودن بسیاری از این آشوبها، بر پیچیدگی مسائل ایالت می افزود. در این شرایط معدود نیروهای مرکز همواره در حال سرکوب شورشها و یا دفع شرارت و ناامنی بودند و در سایه این فضا، مرزها و مسائل آن به سطوح پایین تر اولویت آنها بدل شد. نیروهای نظامی و اداری سرحدی قدرت، نیرو و امکانات کافی برای کنترل مرزها را نداشتند. علاوه بر این کمبودها، تخصص نداشتن و ناآگاهی کارمندان عامل تشدیدکننده تنشها بود.

در سایه مشکلات ناشی از فضای سیاسی - اجتماعی افغانستان و ایران در آن سالها، مشکلات فیمابین به صورت لاینحل باقی ماند. تنها پس از استقرار رضاشاه در ایران و امان الله در افغانستان بود که مرزها تحت کنترل قرار گرفت و ساکنان خراسان به ثبات و امنیت نسبی دست یافتند.

منابع و مآخذ

- ادمک، لودویک (۱۳۴۹). *تاریخ روابط سیاسی افغانستان*، ترجمه علی محمد زهما. بی جا. مؤسسه نشراتی افغان.
- افشارسیستانی، ایرج (۱۳۶۶). *مقدمه ای بر شناخت ایلها، چادر نشینان و طوایف عشایری ایران*. تهران: هما.
- _____ (۱۳۷۰). *عشایر و طوایف سیستان و بلوچستان*. تهران: نسل دانش.

- افشار یزدی، محمود (۱۳۶۰). **افغان نامه**. ج ۲. تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار یزدی.
- بیات، کاوه (۱۳۷۰). **انقلاب خراسان**. تهران: مؤسسه پژوهشی و مطالعات فرهنگی.
- پاپلی یزدی، محمدحسین (۱۳۷۲). **افغانستان اقوام - کوچ نشینی**. مشهد: آستان قدس رضوی.
- ترنزیو، پیو کارلو (۱۳۶۳). **رقابت‌های روس و انگلیس در ایران و افغانستان**. ترجمه عباس آذرین. تهران: علمی فرهنگی.
- جلالی، غلامرضا (۱۳۷۷). **تقویم تاریخ خراسان از مشروطیت تا انقلاب اسلامی**. تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- رئیس طوسی، رضا (۱۳۸۵). **سرزمین سوخته: دیپلماسی بریتانیا در سیستان**. تهران: گام‌نو.
- ریاض هروی، محمدیوسف (۱۳۶۹). **عین الوقایع (تاریخ افغانستان)**. به کوشش محمد آصف فکرت. تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار یزدی.
- زرقانی، سیدهادی (۱۳۸۵). «عوامل مؤثر در امنیت مرزی با تأکید بر مرز شرقی ایران و افغانستان». **مجله علوم جغرافیایی**، شماره ۱.
- سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران (ساکما): پوشه‌های ۶۷۳۶-۲۹۵، ۱۷۰۳-۳۶۰، ۱۷۱۳-۳۶۰، ۵۵۷۴-۳۶۰، ۸۰۳۱-۳۶۰، ۸۸۱۵-۳۶۰، ۹۰۳۲-۲۴۰، ۵۴۴۸-۲۴۰، ۵۵۳۰-۲۹۰، ۴۷۱-۲۹۳، ۲۷۰۳-۲۹۳، ۲۵۰۸-۲۹۵، ۱۵۲۰-۲۴۰، ۱۷۱۳-۳۶۰.
- علی‌آبادی، علیرضا (۱۳۷۵). **افغانستان**. تهران: وزارت امور خارجه.
- غبار، میرغلام محمد (۱۳۵۹). **افغانستان در مسیر تاریخ**. قم: پیام مهاجر.
- فرخ، سیدمهدی (۱۳۴۷). **خاطرات سیاسی فرخ**. تهران: امیرکبیر.
- _____ (۱۳۷۰). **کرسی نشینان کابل**. به کوشش محمد آصف فکرت. تهران: علمی و فرهنگی.

- قندهاری، سیدابوالحسن (۱۳۶۸). **گزارش سفارت کابل**. به کوشش محمد آصف فکرت. تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار یزدی.
- کرزن، جرج ن (۱۳۶۷). **ایران و قضیه ایران**. ترجمه غلامعلی وحیدمازندرانی. تهران: علمی فرهنگی.
- کلیفوردد، مری لوئیس (۱۳۶۸). **سرزمین و مردم افغانستان**. ترجمه مرتضی اسعدی، تهران: علمی فرهنگی.
- گلی، امین الله (۱۳۶۶). **سیری در تاریخ سیاسی - اجتماعی توکم‌ها**. تهران: علم.
- مایل هروی، نجیب (۱۳۶۲). **تاریخ و زبان در افغانستان**. تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار یزدی.
- متولی حقیقی، یوسف (۱۳۸۳). **افغانستان و ایران**. مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی.
- مجتهدزاده، پیروز (۱۳۷۸). **امیران مرزدار و مرزهای خاوری ایران**. ترجمه حمیدرضا ملک محمد نوری. تهران: شیرازه.
- محبوب فریمانی، الهه (۱۳۸۳). **اسناد حضور دولت‌های بیگانه در شرق ایران**. مشهد: سازمان کتابخانه‌ها، موزه‌ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی.
- مدرس رضوی، محمد تقی (۱۳۷۸). **سالشمار وقایع مشهد در قرن‌های پنجم تا سیزدهم**. به کوشش ایرج افشار. مشهد: آستان قدس رضوی.
- **مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی** (ماوتد). کارت‌ن ۳، پوشه ۴: ۱۳۳۰.
- مک‌گرگر، سی. ام (۱۳۶۸). **شرح سفری به ایالت خراسان و شمال غربی افغانستان**. ترجمه اسدالله توکلی. مشهد: آستان قدس.
- مکی، حسین (۱۳۵۹). **تاریخ بیست ساله ایران**. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- میرنیا، سیدعلی (۱۳۶۷). **وقایع خاور ایران در دوره قاجاریه**. تهران: پارسا.
- _____ (۱۳۶۹). **ایل‌ها و طایفه‌های عشایری خراسان**. تهران: نسل دانش.

- نیل‌قاز، مریم (۱۳۹۰). **فهرست اسناد کتابخانه مجلس شورای اسلامی**. ج ۴. تهران: کتابخانه مجلس شورای اسلامی.
- بیت (۱۳۶۵). **سفرنامه خراسان و سیستان**. ترجمه قدرت‌الله روشنی و مهرداد رهبری. تهران: یزدان.

